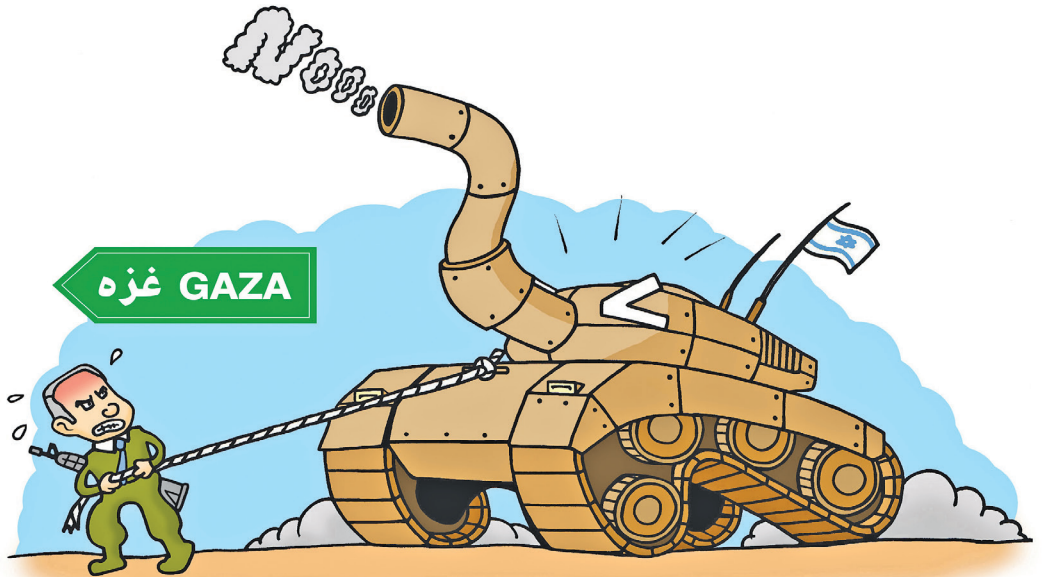




شاه خیلی ناز بود!

شاه بود و کارهایش سخت کشورساز بود
 شاه خیلی ناز بود
 عاشق فن بیان بود و سخن پرداز بود
 شاه خیلی ناز بود
 در همه ده کوره ها انواع امکانات بود
 دود دورود دود دورود
 کوچه کوچه، خانه خانه شیر آب و گاز بود
 شاه خیلی ناز بود
 هر زمان بیگانه از او خواست چیزی را به خشم
 شاه می فرمود: چشم
 دست او کلا برای بذل و بخشش باز بود
 شاه خیلی ناز بود
 تا که فرمودند اکنون بگذر از بحرین خویش
 شاه زد بر عین خویش
 او پی گستردگی نه، در پی ایجاز بود
 شاه خیلی ناز بود
 تا که فرمودند از قانون کاپتلاسیون
 شاه مان فرمود: جووووون
 شاد بود از اینکه با بیگانگان دمساز بود
 شاه خیلی ناز بود
 او قطار پیشرفت کشورش را ایست داد
 تا که کامل ایستاد
 هر که دید این شاهکارش، گفت او مرتاض بود
 شاه خیلی ناز بود
 روی نقشه در بیابان هایمان گل می کشید
 جنس بنجل می کشید
 موقع بحرین بخشی در کدامین فاز بود؟
 شاه خیلی ناز بود
 مردم بیچاره و مظلوم در اندوه و داغ
 شاه مانند الاغ
 گرم جشن و عیش و نوش خویش در شیراز بود
 شاه خیلی ناز بود
 تا که چشمی دلریا می دید فکر لاو بود
 شاه کلا گو بود
 او اسیر شهوت و حرص و غرور و آرز بود
 شاه خیلی ناز بود
 بود خیلی کارهای شاه دست خوار شاه
 در دل دربار شاه
 قسمتی دیگر به دست دخترش شهناز بود
 شاه خیلی ناز بود
 با وجود اینکه خیلی سخت خدمت دوست داشت
 استراحت دوست داشت
 شاه با کلی طلا آمده ی پرواز بود
 شاه خیلی ناز بود
 من که دائم صحبت از فرو شکوهش! می کنم
 تف به روحش می کنم
 حالم از وارونه گویی ها در اشمئزاز بود
 شاه خیلی ناز بود



روح الله طهماسبی • کاریکاتوربست

زندگ
انشاءپیرامه
بلاگر

او می گوید اگر بلاگر بودی الان ده تا کامیون از آن پیرامه ها را خریده بودیم و فروخته بودیم.

برای همین من قول داده ام که حتما یک پیرامه بلاگر بشوم با ۵۵۰ کاه فالوئر که خیلی هم سبک است.

زن عمومیم هنوز چشمانش را باز نکرده لایو می گذارد. خواهرمان می گوید که اول هفت قلم آرایش می کند. نمی دانم چگونه با چشمان بسته می تواند آرایش کند!

مامانمان همیشه زن عمومیمان را توی سر بابایمان می کوبد و می گوید هزار برابر تو پول درمی آورد.

ما فکر می کنیم زن عمومیمان شاید خیلی پولدار باشد اما در عوض بابای ما یک مقارزه ای اجاره ای با کلی هزینه آب و برق و گاز و کلی مالیات را می چرخاند و عرصه ی بیشتری دارد.

از این انشایمان نتیجه می گیریم که زودتر بزرگ شویم و سه سوت پیرامه های بابایمان را بفروشیم تا مامانمان بتواند پوز زن عمومیمان را بزند و قول بدهد دیگر او را توی سر بابا نکوبد.

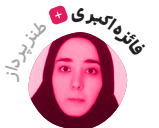
اجازه آقا! ما می خواستیم در آینده خلبان بشویم. اما نظرمان عوض شد. چون یک شغل نان و آب دارتر پیدا کردیم. ما می خواهیم پیرامه بلاگر بشویم. بابایمان مغازه ی پیرامه فروشی دارد و روزی هزارتا پیرامه را تا می کند و دوباره باز می کند.

او روزی ۴-۵ تا پیرامه می فروشد. بابا می گوید هرچه درآمد دارم را بابت مالیات می دهم. اما ما دیدیم که مقداری هم مواد غذایی و میوه و نان می خرد.

مامان به بابا می گوید یاد بگیر! بلاگرها فقط پول پارو می کنند و مالیات نمی دهند. البته من هروقت زن عمومیم را دیدم پارو دستش نبود فقط داشت باگوشی بازی می کرد.

داداشمان هم که همیشه فقط گوشه دستش است آمار بلاگرها را دارد. او می گوید ۱۲۳ نفر از آن ها مالیات می دهند. ما فکر می کنیم آن ها توی گوشه هستند برای همین کسی نمی تواند از آن ها مالیات بگیرد.

مامانمان همیشه به بابا می گوید برو سراغ شغلی که پرپول باشد اما بابا رفته سراق شغلی که پرپیرامه است.



فانده امیری • طنزپرداز